

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبائی یزدی دامت برکات

دوره‌ی دوم - سال نهم - سال تحصیلی ۹۱-۹۲

جلسه چهارم - سه شنبه ۹۱/۶/۲۸

پاسخ دیگری به اشکال سوم بر جریان استصحاب

اساساً به چه دلیل استصحاب عدم الزام را جاری می‌سازیم تا گرفتار معارضه با استصحاب عدم اباحه شویم؟!

می‌توانیم از ابتدا استصحاب اباحه و ترخیص را جاری سازیم به این صورت که: احکام تدریجاً تشریح شده است و در ابتدای بعثت، احکام اندکی تشریح شده بود و به تدریج احکام گسترش یافت و در نهایت تکمیل شد. از سویی می‌دانیم قبل از تشریح وجوب و حرمت، آنچه که موضوع وجوب و حرمت نبوده است موضوع اباحه بوده است؛ یعنی ترخیص در انجام داشته است. به عنوان مثال، وجوب دعاء عند رؤیة الهلال ابتدا دارای ترخیص بود - البته اگر ترخیص را غیر از عدم الزام بدانیم؛ زیرا برخی گفته‌اند ترخیص همان عدم الزام است - بنابراین چنین ترخیصی در ابتدای بعثت وجود داشته است و اتیان و عدم اتیان دعاء عند رؤیة الهلال وجوب و حرمتی نداشته است و ترخیص در فعل و ترک داشته است. بعد از تشریح احکام و تکمیل آن شک می‌کنیم آیا این ترخیص که امری وجودی است نفی شده است یا همچنان باقی است، می‌توانیم استصحاب ترخیص را جاری سازیم و با این استصحاب معنا ندارد عدم ترخیص استصحاب شود تا با استصحاب عدم الزام معارضه کند؛ چون می‌دانیم عدم ترخیص نقض به ترخیص شده است. در واقع اوایل بعثت ترخیص وجود داشته است و می‌تواند تا زمان حاضر ادامه داشته باشد.

با جریان این استصحاب پاسخ برخی دیگر از اشکالاتی که بر جریان استصحاب وارد کرده‌اند نیز داده

می‌شود.

اشکال چهارم بر جریان استصحاب عدم الزام

مستصحب یا باید حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی باشد، در حالی که عدم الزام نه خودش حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی، پس چگونه استصحاب می‌شود؟ در واقع عدم الزام که جامع بین عدم وجوب و حرمت است چیزی جز عدم نیست و این عدم نه موضوع حکم شرعی است و نه خودش حکم شرعی است، بنابراین استصحاب عدم الزام جاری نیست.

پاسخ اشکال چهارم

اساساً این کبرا که مستصحب باید حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد، فاقد دلیل است و آیه و روایتی دال بر این معنا وجود ندارد. آری از آنجا که نوعاً آنچه قابلیت استصحاب دارد یا موضوع است و یا حکم شرعی، معمولاً این گونه تعبیر شده است که مستصحب یا حکم شرعی است یا موضوع حکم شرعی است، و إلاً ملاک آن است که مستصحب باید امری باشد که در اختیار شارع بما هو شارع باشد به گونه‌ای که قابل تعذیر و تنجیز باشد و در ما نحن فیه فرض آن است که استمرار عدم حکم و عدم الزام در اختیار شارع است و شارع می‌تواند این عدم را تبدیل به وجود کند و عدم حرمت را به حرمت و عدم وجوب را به وجوب مبدل سازد و همین اندازه کافی است تا در عدم الزام، استصحاب جریان یابد و معذر باشد و شکی نیست در اینکه در عدم موضوعات و احکام می‌توان استصحاب جاری کرد؛ می‌گوییم قبلاً این آب گُر نبوده است و هنوز هم گُر نیست و نکته‌ی آن این است که همین مقدار که طرف وجود دارای اثر می‌باشد - یعنی یا موضوع حکم شرعی است و یا خود حکم شرعی است - کافی در جریان استصحاب در طرف عدم می‌باشد و در ما نحن فیه نیز چون طرف الزام، حکم شرعی است لامحاله طرف عدم آن نیز قابلیت مستصحب بودن را دارد و استصحاب در آن جاری است.

علاوه بر این پاسخ می‌توان گفت: از ابتدا می‌توان ترخیص را استصحاب کرد و اصراری بر استصحاب عدم الزام وجود ندارد.

اشکال پنجم بر جریان استصحاب عدم الزام

در این اشکال گفته شده است که استصحاب عدم الزام، ترخیص را اثبات نمی‌کند مگر بنابر قول به اصل مثبت؛ زیرا استصحاب عدم الزام نهایتاً بیان می‌کند که الزامی در کار نیست اما بیان نمی‌کند که می‌توانیم مرتکب شویم. بلی، لازمه‌ی عقلی عدم الزام آن است که می‌توان آن فعل را انجام داد، اما مثبت خواهد شد که حجت نیست. آری با کمک برائت می‌توان مسأله را حل کرد.

توضیح بیشتر: با استصحاب عدم الزام نمی‌توان ترخیص را ثابت کرد؛ زیرا عدم الزام امری عدمی می‌باشد ولی ترخیص امری وجودی است و اگر بخواهیم با استصحاب عدم الزام، ترخیص را ثابت کنیم در واقع لازمی عقلی آن را ثابت کرده‌ایم، در حالی که مثبت است و مثبتات اصول عملیه حجت نیست. بنابراین نهایتاً عدم الزام استصحاب می‌شود و شک پیدا می‌شود که ترخیص در فعل وجود دارد یا خیر و لامحاله باید به قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان یا «رفع ما لایعلمون» تمسک شود و در نتیجه پای اصل براءت به میان آمده است، حال چرا این استصحاب را جاری کنیم و سپس براءت را ضمیمه‌ی آن کنیم! صحیح آن است که از ابتدا هنگام شک براءت را جاری سازیم و نیازی به استصحاب نیست؛ زیرا بی‌فایده است.

پاسخ اشکال پنجم بر جریان استصحاب

بر این اشکال دو پاسخ وجود دارد:

اول: اصراری بر استصحاب عدم الزام وجود ندارد بلکه می‌توان همان ترخیص سابق (ابتدای بعثت) را تا زمان حاضر استصحاب کرد و نیازی به جریان استصحاب امر عدمی وجود ندارد.

دوم: با ثبوت عدم الزام به برکت استصحاب، شکی در استحقاق عقاب وجود نخواهد داشت. در واقع وقتی دانستیم وجوب و حرمتی وجود ندارد معنایش عدم استحقاق عقاب است و نیازی به ترخیص نخواهیم داشت.

اشکال ششم بر جریان استصحاب عدم الزام

این اشکال که از سوی محقق نائینی مطرح شده است^۱ قدری معقد است و با سایر اشکالات متفاوت است و حاصل آن این است که: جریان استصحاب مربوط به جایی است که وجداناً اثر متوقع از جریان استصحاب وجود نداشته باشد. اثبات چیزی که وجداناً موجود است به تعبّد، یعنی با استصحاب، تحصیل حاصل مستهجن است.

توضیح بیشتر: در فُسحه بودن مکلف، دارای موضوعی اعمّ از عدم واقعی حکم و شکّ در حکم می‌باشد؛ زیرا می‌دانیم همان‌طور که اگر حکم نباشد امتثال آن لازم نیست اگر حکم مشکوک هم باشد امتثال آن لازم نیست. هنگامی که شکّ در وجوب دعاء عند رؤیه الهلال داریم، چه فی الواقع واجب نباشد چه شکّ در وجوب آن داشته باشیم در هر دو صورت ما در فُسحه و آزادی هستیم و فرض آن است که در ما

۱. اجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۹۱. و نیز رجوع شود به: سید خوبی، مصباح الاصول، ج ۲، ص ۲۹۴.

نحن فيه در وجوب دعاء عند الهلال شك داریم پس موضوع براءة وجداناً حاصل است، حال چرا باید استصحاب عدم وجوب را تعبداً جاری سازیم؟! در واقع با استصحاب عدم وجوب، ثابت می‌شود که تعبداً موضوع وجوب امثال یعنی حکم الزامی وجود ندارد، در حالی که در براءة همین اندازه که شك در حکم الزامی باشد در جریان براءة کافی است.

بنابراین با وجود شك وجدانی، موضوع براءة وجداناً احراز می‌شود و لذا معنا ندارد با استصحاب عدم حرمت یا وجوب (عدم الزام) تعبداً براءة را اثبات کنیم؛ زیرا از اُردء انحاء تحصیل حاصل است، پس استصحاب جاری نخواهد بود.

برای فهم بهتر این اشکال مثال دیگری ارائه می‌شود:

ما می‌دانیم هم ادخال ما لیس من الدین فی الدین حرام است و هم ادخال ما لم يعلم انه من الدین فی الدین حرام است. فرض کنید وجوب دعاء عند رؤیة الهلال فی الواقع جزء دین نیست و اگر کسی آن را جزء دین قرار دهد حرام است.

حال اگر در موضوعی شك کنیم که جزء دین است یا جزء دین نیست، مثلاً شك کنیم همین وجوب دعاء عند روية الهلال جزء دین است یا خیر، اگر بگوییم جزء دین است مرتکب حرام شده‌ایم؛ زیرا ادخال ما لم يعلم انه من الدین فی الدین خواهد بود. در اینجا نمی‌توان استصحاب عدم جعل وجوب دعاء عند روية الهلال کرد تا ثابت شود وجوب دعاء عند رؤیة الهلال جزء دین نیست و در نتیجه بگوییم ادخال آن در دین حرام است؛ زیرا نیازی به استصحاب نداریم به دلیل آنکه ادخال چیزی که ندانیم جزء دین است در دین، حرام است و لذا ادخال وجوب دعای مذکور در دین حرام می‌شود. در حقیقت این عمل وجداناً موضوع حرمت است و اگر بخواهیم موضوع حرمت را با تعبد ثابت کنیم از اُردء انحاء تحصیل است. بنابراین در ما نحن فيه نیز استصحاب جریان ندارد؛ زیرا به مجرد شك در وجوب و حرمت، می‌توان حکم به براءة جاری کرد و نیازی به استصحاب عدم الزام تعبداً نخواهیم داشت.

پاسخ اشکال ششم بر جریان استصحاب عدم الزام

فرمایشات محقق نائینی را در دو مرحله بررسی خواهیم کرد:

مرحله‌ی اول: آنکه مقصود ایشان از براءة، براءة عقلیه باشد؛ چون ایشان به قبح عقاب بلا بیان قائلند

پس بنا به این مبنا وجداناً موضوع براءة عقلی حاصل است و نیازی به اثبات تعبدی عدم حکم نداریم.

در جواب ایشان گفته می‌شود:

اولاً: موضوع قبح عقاب بلا بیان همان‌گونه که از الفاظ قاعده استفاده می‌شود، عدم البیان است و وقتی حکمی بیان ندارد مکلف در فُسحه است و استصحاب، بیان بر عدم الزام است. همان‌طور که اگر حکمی حالت سابقه‌اش وجود باشد و استصحاب وجود جاری شود قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان موضوع ندارد و استصحاب وارد بر قاعده است؛ چون موضوع آن را تکویناً از بین می‌برد؛ به دلیل آنکه ادله‌ی استصحاب، هرچند با واسطه، به طور قطعی اثبات می‌کند که باید طبق حالت سابقه عمل شود و لذا بیان وجود دارد، در مورد عدم نیز اگر استصحاب جاری شود معنایش بیان بر عدم تکلیف است و موضوعی برای قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان باقی نمی‌ماند.

ثانیاً: قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان قاعده‌ای عقلیه است که عده‌ای آن را قبول دارند ولی برخی نیز آن را قبول ندارند، پس مانعی ندارد که شارع استصحاب را در این موارد حجّت کرده باشد تا اگر کسی این قاعده را نپذیرفت بتواند به استصحاب تمسک کند.

مقرر: سید حامد طاهری